

گونه‌شناسی سازمان‌های دینی^(۱) (کلیسا، مذهب، فرقه و کیش)

باقر طالبی دارابی^(۲)

درآمد

پیش از هر اقدام برای تحلیل سرشت و ماهیت اعتقاد و عمل دینی در میان جوامع مختلف، ارائه نوعی «تعریف کاربردی» از مفهوم «دین» ضروری است. این امر در نگاه نخست، تقریباً ساده به نظر می‌رسد؛ چون فرض بر آن است که همه ما از «اعتقادات دینی» در جامعه خود اطلاع داریم و این «برداشت عمومی» ما را به اتخاذ دیدگاه درباره آن، رهنمون می‌شود؛ برای مثال، هر زمان که واژه قدرتمند «دین» به گوشمان می‌رسد، تصویری از انواع اعمال و مراسم دینی در ذهن ما نقش می‌بندد یا نام شخصیت‌های مذهبی و معنوی به ذهن ما خطور می‌کند. هر محقق، پیش

۱. این نوشتار، متن اصلاح شده درس‌نامه جامعه‌شناسی دین از نویسنده است که در جای خود برگرفته از درس‌نامه‌هایی درباره موضوعات جامعه‌شناسی دین به زبان انگلیسی است. نویسنده کوشیده است بر اساس ساختار کلی، آن را به صورت مقاله‌ای قابل چاپ سامان دهد. بنابراین، نه صد در صد ترجمه است و نه، صد در صد تألیف؛ بلکه نوعی ترکیب از این دو است. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به www.sociology.org.uk نیز مراجعه کنید.

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب.

از آنکه به بررسی تعریف‌های ارائه شده از دین بپردازد، باید تعریف خود را از این واژه مشخص کند و سپس این «برداشت عمومی» را با آن تعریف یا با تعریف‌های محققان و متخصصان مقایسه کند.

واژگان کلیدی

ادیان جدید، جامعه‌شناسی دین، فرآیند اجتماعی دین، کلیسا

در این نوشتار، تعریف کاربردی از دین دارای مؤلفه‌های زیر است:

۱. دین، یک نظام اعتقادی است - یک «چهارچوب ایدئولوژیک که هم به تبیین جهان (اعم از جهان طبیعی و جهان اجتماعی) می‌پردازد و هم رابطه فرد را با این جهان‌ها مشخص می‌کند.

۲. دین، نوعی ساختار است. ساختار اعتقادی که با ساختارهای اعتقادی جادویی یا ساختارهای اعتقادی علمی فرق دارد. در این نوع ساختار، ما با نوعی سازمان جمعی برای بیان جمعی آن اعتقادات مواجه هستیم؛ مثل امت اسلام، جهان مسیحیت، قوم یهود و... .

۳. دین، نیازمند مکانیسم‌های اجتماعی برای سازماندهی اعمال دینی دسته‌جمعی است. برای نمونه، نظام‌های اعتقادی مختلف به کلیساها (مسیحیت)، معابد (ادیان شرق)، مساجد (اسلام)، کنیسه‌ها (یهودیت)، بناهای یادبود مقدس (مانند معبد طلایی سیک‌ها) و غیره - نیازمندند.

بنابراین مؤلفه سوم عمل دینی، شامل فعالیت‌های دسته‌جمعی و تقویت هنجارها و ارزش‌های دینی از راه مشارکت در مراسم جمعی است.

۴. دین به عنوان یک نظام اعتقاد دینی (بر خلاف نظام‌های اعتقاد علمی) «امر مقدس» را محترم می‌شمارد؛ یعنی در بردارنده تعهد به این اعتقاد است که یک قدرت «برتر» فوق بشری و فوق طبیعی، و رای توانایی‌های انسان‌ها وجود دارد. این قدرت معمولاً در قالب واژه‌های «خدا» یا «خدایان» معرفی می‌شود. در عین حال در برخی نظام‌های اعتقادی با لفظ انتزاعی «نیروهای فوق طبیعی» از آن قدرت یا قدرت‌های مافوق یاد می‌شود.

۵. هر عمل دینی ناشی از آموزه‌های یک نظام اعتقادی، در بردارنده فرایند اجتماعی شدن و کنترل اجتماعی است. به این معنا که برای رفتار نیز دستورالعمل‌های اخلاقی دارد. رعایت کردن این دستورالعمل‌های اخلاقی (که گاهی به عنوان مجموعه‌ای از فرامین مستقیم «خدا» مطرح می‌شوند (مثل، «ده فرمان» یهودیت) هم عنصر سازنده یک سازمان دینی است و هم ابزاری برای انسجام فرد در درون جامعه دینی.

۶. عمل دینی، نمادین است. هم شامل نمادهای مقدس و هم نمادهای نامقدس می‌شود؛ از جمله مهم‌ترین آنها پرستش یا ستایش یک قدرت انتزاعی نامکشوف است. عمل دینی در بردارنده نظام عبادی فردی و هم نظام عبادی جمعی است. بنابراین باید توجه داشت که دین، مطابق تعریف ارائه شده یعنی یک نظام اعتقادی سازمان یافته که بر رابطه میان انسان‌ها و موجودات با نیروهای فوق طبیعی متمرکز است و در جوامع گوناگون، شکل‌های مختلفی به خود می‌گیرد. این تفاوت به دو صورت بروز می‌کند:

الف) در قالب اعتقادهای دینی متفاوت، مانند: مسیحیت، هندویسم، اسلام، یهودیت و غیره.

ب) در قالب گرایش‌های اعتقادی مختلف درون یک نظام اعتقادی، مانند: (کاتولیک و پروتستان در مسیحیت، شیعه و سنی در اسلام و غیره).

علاوه بر این، بروز و ظهور نظام اعتقاد دینی - یعنی نحوه‌ای که دین در اجتماع یا در قالب جماعت‌ها سازمان می‌یابد - نیز شکل‌های گوناگونی دارد. یکی از راه‌های اندیشیدن درباره برخی از این شکل‌ها و قالب‌های متفاوتی که دین یا نظام اعتقاد دینی به خود می‌گیرد، بررسی، تبیین و توضیح چهار مفهوم کلیسا (Church)، مذهب (Denomination)، فرقه (Sect) و کیش (cult) است.

شکل‌های سازمان‌های دینی در یک جامعه

با بررسی نظریه‌های دین در می‌یابیم که تجربه، سازمان و عمل دینی در هر جامعه‌ای با جوامع دیگر و در درون خود آن جامعه، تفاوت‌ها و تنوع قابل توجهی دارد. برای شناخت بهتر این تنوع دینی و اعتقادی، بررسی اجمالی برخی مفاهیم

مطرح در بحث شکل‌های سازمان دینی در یک جامعه مفید خواهد بود. بنابراین برآنیم نگاهی جزئی‌تر و مفصل‌به‌ماهیت مفاهیم کلیسا، مذهب، فرقه و کیش داشته باشیم تا دریابیم که اهمیت و تأثیر آنها به‌عنوان شکلی از سازمان و عمل دینی در هر جامعه چیست.

کلیسا یا گونه کلیسایی سازمان دینی چیست؟

مقصود ما در اینجا لفظ متداول معروف church است که در زبان انگلیسی گاهی به معنای مکان عبادت مسیحیان و گاهی به معنای یک سیستم اعتقادی به کار می‌رود.

کلیسا بنابر تعریف استفن مور^(۱) به این شرح است:

«یک کلیسا... به کثرت تعداد اعضا و حفظ ارزش‌هایی گرایش دارد که عموماً، حول محور ارزش‌های عمومی جامعه می‌چرخد. کلیسا، اغلب، رابطه نزدیکی با دولت دارد و چه بسا، مانند کلیسای انگلستان دین دولتی نیز شناخته شود؛ با توجه به چنین وضعیتی است که از کلیسا به دین یا کلیسای نهادینه^(۲) یاد می‌کنند. با توجه به این تعریف می‌توانیم ویژگی‌های زیر را برای مدل دینی کلیسا بر شماریم:

۱. مدل دینی کلیسایی، دوست دارد سازمانی انحصاری و تک‌سخن باشد؛ یعنی در پی آن است که تنها شکل سازمان دینی به رسمیت شناخته شده در جامعه‌اش باشد.

۲. کلیسا به لحاظ سازمانی یا انحصارگرا یا شمول‌گرا است؛ به این نحو که فرد به صرف تولد در جماعت یا جامعه‌ای که کلیسا بزرگ‌ترین سازمان دینی آن جامعه است، عضو و پیرو آن به حساب می‌آید. از این نظر، کلیسا سعی می‌کند نیازهای دینی تمام افراد آن جامعه را مدیریت کند و کاری ندارد که آیا آن فرد، آگاهانه و از روی میل، این دین را پذیرفته است یا خیر؛ یعنی یکی از ویژگی‌های گونه کلیسایی، این واقعیت است که معمولاً عضویت در آن، هیچ آزمون یا شرایط ورودی ندارد (در ادامه خواهیم دید که در این خصیصه، کلیسا با مذهب، شریک است؛ اما فرقه،

1. Stephen Moore, "Sociology, 1988.

2. established church.

چنین نیست.)

۳. به لحاظ تاریخی، کلیسا بیشتر به سمتی حرکت کرده است که بتواند هر چه بیشتر، خود را با نظم و نظام عرفی جامعه منطبق سازد؛ به حدی که حتی در بسیاری از موارد - به ویژه در جامعه فئودالی غرب - کلیسا به عنوان ایفاگر یک نقش فعال در ایجاد و بقای نظم عرفی در جامعه شناخته می‌شد.

۴. با توجه به مطلب فوق، بنابراین، کلیسا در طول تاریخ به سمت همراهی و همکاری با قدرت حاکم در جامعه، گرایش نشان داد؛ یعنی به پشتیبانی و حمایت از اهداف اقتصادی و سیاسی طبقات حاکم و کارکردهای آنها می‌پرداخته است.

۵. کلیسا، ضرورتاً، یک سازمان ملی نیست. در بسیاری از موارد، کلیسا سعی کرده است خود را فراملی نشان دهد؛ یعنی، سازمانی باشد که در بسیاری از کشورها فعالیت کند. نمونه روشن این رویکرد، کلیسای کاتولیک روم در مسیحیت است که تلاش می‌کند تفسیر خود را از دینداری در میان جوامع مختلف بپراکند.

یک نمونه کلاسیک از این نوع سازمان دینی انحصارگرا و تک‌سخن، کلیسای کاتولیک رومی پیش از وقوع نهضت اصلاح دینی در قرن شانزدهم است. بنا به نظر استیو بروس^(۱) تاریخ نهضت اصلاح دینی را، به طور کلی، می‌توان از ۱۵۱۷ میلادی حساب کرد؛ یعنی زمانی که مارتین لوتر، نخستین بار شکوائیه خود علیه کلیسای قرون وسطی را صادر کرد.

می‌بینیم که به دنبال نهضت اصلاح دینی، شماری از مذاهب مسیحی (پروتستانی) پیرامون رهبران کاریزماتیک مانند مارتین لوتر (کلیسای لوتری)، جان کالون (کالونیسم) و جان ویزلی (متدیسم) شکل گرفتند.

در یک ارزیابی کلی، پاسخ گفتن به اینکه آیا می‌توان گفت که «در قرن بیستم، نوع کلیسایی سازمان دینی یک نوع موفق و بادوام بوده است یا خیر؟» کار دشواری است و مناقشات زیادی به همراه دارد؛ اما می‌توان ادعا کرد که نوع کلیسایی سازمان دینی، راه را برای آشتی و ائتلاف با مذاهب، هموار کرده است (چیزی که در ادامه بیشتر روشن می‌شود).

1. Steve Bruce , “Religion in Modern Britain”1995.

فرقه (sect) یا گونه فرقه‌ای سازمان دینی

به نظر مور^(۱) گونه فرقه‌ای سازمان دینی چنین است:

«یک فرقه... معمولا، دارای اعضای اندکی است و در پذیرش اعضا و پیرو، بسیار محدود است و بسته عمل می‌کند. تأکید عمده آن بر اطاعت و هماهنگی دقیق با اصول فرقه است. یک فرقه معتقد است که راه درست رسیدن به رستگاری را فقط او می‌داند. دو نمونه از گونه دینی فرقه در مسیحیت عبارت‌اند از: کلیسای اتحاد (مون‌ها) و شاهدان یهوه.»

نکته قابل توجه آنکه، رهبران برخی از فرقه‌ها (نه همه آنها) مدعی ارتباط با خدا هستند و در مواقعی نیز مدعی نوعی قدرت فوق طبیعی و خدادادی نیز شده‌اند؛ برای مثال عالی جناب سان میونگ مون (رهبر کلیسای اتحاد) نمونه‌ای از این رهبران است.

ارنست ترولچ^(۲) بر تفاوت میان این دو سازمان اصلی دینی (کلیسا و فرقه) تأکید دارد. از نظر ترولچ، کلیسا:

«... نوعی سازمان محافظه‌کار تمام عیار است که تا حد معینی نظم عرفی (یعنی شکل نظام‌یافتگی جوامع در پیرامون امور غیر دینی که در کل، شاید مخالف تعالیم دینی نیز باشد) را می‌پذیرد و بر توده مردم حاکم است؛ بنابراین، در اصل، جهان‌شمول است؛ یعنی، در پی آن است که کل زندگی بشر را پوشش دهد.»

اما فرقه:

«... گروهی نسبتا کوچک است که در پی تکامل درونی فرد است و سعی می‌کند تا تبعیت فردی مستقیم و بی‌واسطه اعضای خود را محقق سازد. بنابراین فرقه، از همان آغاز، مجبور است خود را به صورت گروهی کوچک، سازمان دهد و از باور حاکمیت یافتن بر جهان دست بکشد. موضع آنها درباره جهان، دولت و جامعه، ممکن است متفاوت باشد: مدارا یا دشمنی؛ زیرا فرقه دوست ندارد که

1. Moore, Sociology, 1988.

2. Ernst Troeltsch, "The Social Teaching of Christian Churches", 1931.

کنترلی بر او صورت گیرد یا بخواهند او را با شکل‌های زندگی اجتماعی تطبیق دهند و یکدست سازند. بر عکس، آنها از این امور می‌گریزند. هدف آنها، معمولاً، آن است که به خود پردازند یا حتی جامعه یا جماعت خاص خود را به جای این نهادهای اجتماعی بنشانند.»

از نظر ترولچ، تفاوت اساسی در رابطه میان این دو نوع سازمان دینی و دولت، کاملاً مشخص است. از نظر او کلیسا پیوند نزدیکی با دولت عرفی دارد، به گونه‌ای که می‌تواند از بسیاری از خدمات دولتی، بهره‌بردار. در نتیجه با این کار، این خدمات دولتی در تار و پود وجود کلیسا جای می‌گیرد.

خلاصه آنکه، مدل دینی کلیسا بخش جدانشدنی نظم عرفی موجود جامعه می‌شود. بر این اساس، کلیسا از یک سو در خدمت حفظ ثبات نظم موجود قرار می‌گیرد؛ مثلاً با منطبق ساختن تفسیرهای ایدئولوژیک با جهان اجتماعی، روابط اجتماعی موجود را مشروعیت می‌بخشد و از آن حمایت می‌کند. در سوی دیگر، کلیسا تا حدی نیز نوعی نظم اجتماعی را تحمیل می‌کند.

کلیسا برای انجام این کار، وارد نوعی رابطه ضمنی و صامت (یا ائتلاف پنهان) با طبقه حاکم نیز می‌شود. طبقه‌ای که سازمان دولت را در حاکمیت خود دارد. بنابراین برخی از امور کلیسا با تحول طبقه حاکم گره می‌خورد؛ برای نمونه، در طول تاریخ، در بریتانیا، امور کلیسای کاتولیک و کلیسای پروتستان، در دوره‌های مختلف، با امور مربوط به دولت، پیوند و پیوستگی نزدیکی داشته است. شکاف میان آیین کاتولیک و دولت را، معمولاً، ناشی از جدایی هنری هشتم از کلیسای رم می‌دانند که متعاقب آن، کلیسای انگلستان شکل گرفت.

از سوی دیگر، فرقه از نظر ترولچ، پدیده‌ای مربوط به طبقات اجتماعی پایین‌تر در جامعه است تا آنجایی که در پی عضوگیری از میان «ناراضیان» طبقه پایین‌تر از متوسط و طبقه کارگر، گام بر می‌دارد. توجه داشته باشیم که «ناراضی بودن» در عمل و جهت‌گیری دینی، نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند؛ زیرا بنا به گفته ترولچ:

«... ناراضیان پابرهنه از پایین به سمت بالا در تلاش‌اند نه از بالا به سمت

پایین.»

به بیان دیگر، یکی از ویژگی‌های اصلی یک فرقه، جهت‌گیری غیر نهادینه آن است. رابطه آنها با دولت، معمولاً موضع مخالفت یا در بیشتر موارد، مداراست و به لحاظ سازمانی، سعی دارند از جامعه کلان جدا شوند و به درون اجتماعات و حلقه‌های خاص خودشان بخرزند.

تحولات بسیار اخیر در سازمان فرقه بر این «ناراضیان پابره‌نه» به عنوان یک مؤلفه و ویژگی اصلی فرقه تأکید دارد؛ برای نمونه «مون‌ها» و سایتولوژی به طور فعال، به جذب افرادی از میان دانشجویان و دانش‌آموزان مدارس همت می‌گمارند. هدف آنها جوانان، به عنوان یک گروه یا طبقه فرهنگی است، نه هر طبقه اجتماعی دیگر. آنها در آمریکا، پدیده مبلغان تلویزیونی مانند مسیونری^(۱) طبقه کارگر، اعم از سیاه و سفید پوست را هدف گرفته‌اند.

نکته‌ای که با مطالب فوق، گرده خورده است، مفهوم زهدگرایی است. مقصود ما ریاضت‌کشی و سخت‌گیری بر خود برای به دست آوردن نفع معنوی است. در اینجا عمل خودسازی، یکی از مفاهیمی است که معمولاً از آن یاد می‌شود. علت سخن گفتن از این مفهوم نیز آن است که می‌خواهند این مفهوم را وسیله‌ای روشن برای فرق گذاشتن میان کلیسا و فرقه معرفی کنند.

به گفته ترولچ، زهدگرایی کلیسا:

«راهی برای کسب فضیلت و دستاوردی دینی است که اساساً با سرکوبی احساسات همراه است.» در نظام اعتقادی کلیسایی، بدون ریاضت‌کشی، زندگی دنیوی، عرصه‌ای عمومی است و به یک فضای فناپذیر و زودگذر که مناسب‌ترین تعبیر برای دنیاست، تبدیل می‌شود.

زهدگرایی در فرقه:

«یک اصل ساده برای بریدن از دنیاست و در دوری جستن از استفاده از قانون، قسم یاد کردن در دادگاه عدلیه، مالکیت اموال... تجلی پیدا می‌کند... فرقه، تأکیدش بر تضاد، اما تضادی بنیادین و رادیکال ملکوت خدا با منافع و نهادهای عرفی است.»

1. Praise The Lord.

بنابراین، با توجه به دیدگاه ترولچ، از ویژگی‌های متمایز میان کلیسا و فرقه، آن است که اعضای فرقه در ترویج نظامی اعتقادی می‌کوشند که بریدن از امور مربوط به کلیت جامعه را ترویج و برای عمل به آن تلاش می‌کند. با وجود این، باید توجه داشت که فرقه‌ها نیز مانند کلیساها انواع مختلفی دارند؛ مثلا اگر اعمال کلیسای کاتولیک کاملا با اعمال کلیسای انگلستان تفاوت دارد، اعمال فرقه‌ها نیز تنوع دارد. جی. میلتون یینگر^(۱) بر این باور است که ما می‌توانیم - بر مبنای یک ارزیابی از اینکه فرقه‌ها از دل نیازها و خواست‌های اعضای خود ظهور می‌کنند و با توجه به اینکه همه فرقه‌ها با روش‌های مختلف در پی بر آوردن این نیازها و خواست‌ها هستند - فرقه‌ها را سنخ‌شناسی کنیم. او می‌گوید:

«این کار را بر اساس سه پاسخ احتمالی که آنها برای وضعیت نامطلوب ارائه می‌کنند، می‌توان انجام داد:

۱. برخی این وضعیت را می‌پذیرند (پذیرش)؛
 ۲. گروهی به شدت با آن مخالفت می‌ورزند (ستیز)؛
 ۳. دسته‌ای در پی راهی هستند که از آن دور باشند (گریز)؛
- تمام این سه واکنش را معمولا می‌توان در یک جنبش فرقه‌ای یافت؛ اما یکی از اینها، حتما غلبه خواهد داشت.»
- پیش از پرداختن به سنخ‌شناسی یینگر، از مطالب پیش گفته مشخص شد که این سنخ‌شناسی از دیدگاهی نظری، درباره ماهیت فرقه و مهم‌تر از همه، از دیدگاهی نظری درباره شیوه پدید آمدن فرقه، ناشی شده است.
- انواع سه‌گانه فرقه از نظر یینگر مبتنی بر امور ذیل است:

پذیرش

پیروان این فرقه معتقدند به مشکلات اقتصادی و اجتماعی توجه می‌کنند که کلیسای نهادینه، هیچ کمکی به حل آنها نمی‌کند؛ اما با وجود این، آنها تفسیری اجتماعی از این مشکلات ارائه نمی‌کنند. پیروان این نوع فرقه، عموماً از طبقه متوسط

1. J.Milton Yinger , “ Religion’ Society and the Individual” 1957.

هستند و فضای کلی جامعه برای تک تک آنها خوب بوده است. بنابراین از نظر آنها مشکلات کلیدی جامعه، مانند محرومیت اقتصادی و اجتماعی ناشی از «فقدان ایمان»، خودخواهی و انزواطلبی است. بر این پایه، آنها کل جامعه و نظام آن را شیطانی و شر نمی‌دانند که بخواهند در مقابل تمامیت آن قد علم کنند. بر این اساس، راه حل مشکلات اجتماعی را تعمیق ایمان، برادری و رفاقت با انسان‌ها و دست به دست هم دادن در قالب گروه‌های هم‌مشرک برای ترسیم راه حال مشترک برای مشکلات اجتماعی می‌دانند.

ستیز

در میان فرقه‌های طبقه پایین‌دست، واکنش رادیکال به مشکلات فقر و استضعاف وجود دارد. این گرایش‌ها - برای مثال در مسیحیت - در قالب بازگشت اخلاقی رادیکال به تعالیم اولیه مسیح، مبتنی است. از نظر این نوع فرقه‌ها مسیح؛ معلم و مصلح اجتماعی است. مسیحی که رباخواران و ریاکاران را از معبد بیرون می‌انداخت و مسیحی که... این نوع فرقه، راه ستیز با جامعه را در پیش می‌گیرد و از این روی با مخالفت جدی و سخت جامعه مواجه می‌شود؛ چون جامعه، آنها را تهدیدی جدی برای خود می‌داند.

در سوی دیگر، آنها نیز جامعه را تهدیدی برای خود می‌دانند و راه حل آنها برای مشکلات اجتماعی، بازسازی و سامان‌بخشی دوباره و رادیکال جامعه است. همان گونه که انتظار می‌رود، این نوع فرقه‌گرایی در جهت مخالفت سخت و جدی و ستیز گام بر می‌دارد که به نظر بینگر، خطایی کاملاً آشکار است. این نوع فرقه‌ها با دو سرنوشت روبه‌رویند: یا از بین می‌روند یا به نوع سومی تغییر ماهیت می‌دهند.

گریز

این قبیل فرقه‌ها با تکیه بر امیدها و آرزوهای رسیدن به جهان اخروی و فوق طبیعی و در عین حال، کاستن از احساس محرومیت با تشکیل جماعتی از افراد همفکر، سعی دارند که زندگی این جهان را کم‌اهمیت جلوه دهند. این فرقه‌ها به

مشکلات اجتماعی مانند: فقر، رنج، بی‌عدالتی، استضعاف و غیره از راه وعده دادن و توسل جستن به یک نظم اجتماعی برتر و متعالی در آینده توجه نشان می‌دهند و در نتیجه - بر خلاف فرقه‌های نوع دوم - به این راحتی با ناکامی مواجه نمی‌شوند؛ زیرا روشن است اثبات این امر، ناممکن است که «جهان دیگر» تاوان امراض و ناکامی‌های این زندگی است یا خیر؟

همان گونه که گلارک^(۱) یادآور می‌شود، این نوع فرقه‌ها ماهیتی هزاره‌گرا دارند؛ یعنی آنها منتظرند خدا در این جهان مداخله کند تا شرهای عرفی و غیر دینی را از میان بردارد و یک پادشاهی این جهانی و رحمت ابدی آن جهانی را برای «مؤمنان حقیقی» به ارمغان آورد. شاه‌داندان یهوه را شاید بتوان بهترین نمونه از این نوع فرقه به حساب آورد؛ زیرا آنها هم از امور نظام عرفی می‌پرهیزند (برای نمونه، خدمت زیر پرچم ندارند) و هم عموماً ماهیتی هزاره‌گرا دارند (به هزاره و جنگ آرماگدون اعتقاد دارند).

هر نوع سنخ‌شناسی از این دست را که در نظر بگیریم متوجه می‌شویم که مشابهت‌ها و تفاوت‌هایی میان نویسندگان مختلف وجود دارد. آنها می‌کوشند امور مختلفی را در نظر بگیرند، متغیرهای جدیدی که در زمان‌های مختلف، ممکن است مطرح شوند.

برای این منظور، به چند دلیل اصلی برای ظهور فرقه‌ها در آثار جامعه‌شناسان اشاره می‌کنیم:

ماکس وبر (۲)، (۳)

او بر آن است که میان دین و قشربندی اجتماعی، پیوند نزدیکی وجود دارد. او به طور خاص، این ایده را مطرح کرده است که طبقات مختلف اجتماعی، دین را بر اساس احوال و شرایط اجتماعی خاص خودشان تفسیر می‌کنند. بر این اساس، چون

1. Elmer Glark, The Small Sects in America, 1949.

2. Max Weber, "The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism", 1904.

۳. این کتاب با عنوان اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری به قلم مرتضی‌ثاق‌فر در انتشارات حریری در سال ۱۳۶۸ به فارسی منتشر شده است.

مردم در پی درک جهان و شناخت جایگاه خود در آن هستند، به سراغ دین می‌روند؛ چون دین، یک «ایدئولوژی آماده» برای تفسیر جهان فراهم می‌آورد.

جذب شدن گروه‌های اجتماعی حاشیه‌نشین جامعه به فرقه، به این دلیل است که این فرقه‌ها دو کار انجام می‌دهند: هم تبیینی از موقعیت فرد در جامعه ارائه می‌کنند و مهم‌تر از همه، منبعی برای جایگاه اجتماعی فرد می‌شوند؛ برای مثال، پیروان یک فرقه، احساس می‌کنند که نخبه‌اند و چون فکر می‌کنند جایگاه آنها نزد خدا جایگاه ممتازی است، به شناختی دسترسی دارند که دیگران یا به اعتقاد فرقه، (غیر نخبگان) به آن دسترسی ندارند.

بر این اساس، عضویت در این گروه‌ها و فرقه‌ها باعث می‌شود که فرد احساس کند به آن جایگاه مطلوب اجتماعی خود - که جامعه عرفی و سکولار او را از آن محروم کرده است - دست یافته است.

با توجه به مطلب فوق، می‌توانیم به یک بخش مهم از جامعه‌شناسی عمومی و بر بازگردیم؛ آنجا که در تبیین جذابیت فرقه‌های دینی، امور ذیل را مطرح می‌کند:

۱. موقعیت ساختاری (عینی) فرد که در قالب طبقه، جایگاه، قدرت و غیره تثوریزه شده است.

۲. تفسیری که فرد بر این موقعیت اجتماعی بار می‌کند: برداشت فرد از موقعیت عینی اجتماعی‌اش چیست و پاسخ‌های ذهنی (شخصی) وی به محرومیت از این موقعیت و غیره چیست؟

گلارک و استارک^(۱)

گلاک و استارک، گزارشی از ظهور فرقه‌های دینی در قالب دو ایده، ارائه کرده‌اند:

۱. دگراندیشی دینی

دگراندیشی دینی در اینجا یعنی افسون‌زدایی از ارتدکسی دینی حاکم که کلیسای نهادینه مشخص ساخته است. معنای دیگر دگراندیشی دینی، عبارت است

1. C.Glock and Rodney Stark, "Religion and Society in Tension", 1965.

از: «درهم آمیختن» آرمان‌های دینی که بتواند کلیسا را با مراجع عرفی مرتبط و منطبق سازد. از این نظر، برخی فرقه‌ها ناشی از نوعی دگراندیشی دینی در جهت اصلاح وضع کلیسا به عنوان دین نهادینه و حاکم هستند.

۲. نارضایتی یا شورش اجتماعی

دگراندیشی دینی در اینجا به مثابه یک نافرمانی اجتماعی و مدنی در مقابل احساس محرومیت است. برخی از فرقه‌ها ناشی از شوریدن علیه محرومیت از طریق نافرمانی و شورش علیه نظم موجود دینی هستند.

اما به دنبال کار نیبور^(۱) گلاک و استارک مدعی شدند که ارتباط درونی پویایی، میان کلیسا و فرقه وجود دارد. بر این اساس، به محض اینکه کلیسا نهادینه شد و با نظم عرفی مانوس شد، این احساس در برخی از پیروان آن پدید می‌آید که کلیسا دیگر نسبت به سنت دینی خود صادق و وفادار نیست. این پیروان ناراضی، راه خود را جدا می‌کنند و به گروه‌بندی جدیدی روی می‌آورند (فرقه). با گذشت زمان، بسیاری از این فرقه‌ها خودشان نیز به سازمانی دینی از نوع کلیسا تبدیل می‌شوند. به بیان فان ویز و بکر^(۲) این فرقه‌ها به «مذاهب» تبدیل می‌شوند.

فرقه در آغاز ظهور، اعضای خود را از میان محرومان اقتصادی جامعه جذب می‌کند. چیزی که نیبور از آن به «طبقات محروم از امتیازات جامعه» یاد می‌کند. بنابراین ظهور یک فرقه هم با دگراندیشی دینی پیوند دارد و هم با محرومیت اقتصادی.

اما همان گونه که در سنخ‌شناسی بینگر ملاحظه کردیم، اگر فرقه‌ای بخواهد باقی بماند باید این دگراندیشی خود را با جای دادن در یک ساختار ایدئولوژیک پایدار سازد. به تعبیر گلاک و استارک:

«فرقه‌ها کانال‌هایی می‌شوند که پیروان آنها از طریق آن سعی می‌کنند احساس محرومیت خود را با احساس برتری و فضیلت دینی جایگزین کنند. اعضای فرقه‌ها دیگر خود را با دیگران در داشتن جایگاه اقتصادی پایین دست مقایسه نمی‌کنند. آنها با عضویت در یک فرقه، احساس می‌کنند که از مرتبه و جایگاه برتر دینی برخوردار

1. Niebuhr, "The Social Sources of Denominalization", 1929.

2. Van Weise and Becker, "Systematic Sociology", 1932.

شدند و از این پس، دیگر موقعیت اجتماعی برای آنها ملاک نیست؛ بلکه خود را در مقایسه با دیگران، دیندارتر و برخوردار از حقیقت می‌دانند.»

به اعتقاد گلارک و استارک به محض آنکه پیروان فرقه، کاملاً مهار شدند، فرقه، حال و هوای کلیسا به خود می‌گیرد و در بسیاری موارد، به کلیسا یا مذهب تبدیل می‌شود. تقریباً تمامی نظریه‌پردازان بر این امر، اتفاق نظر دارند که این نوع ظهور و تغییر شکل فرقه‌ها در بسیاری موارد رخ داده است؛ اما گلارک و استارک، سخن دیگری نیز دارند. آنها مدعی‌اند که گروه‌های دینی جدیدی در دل فرقه‌ها ظهور می‌کنند:

۱. احتمالاً به شکل دیگری غیر از فرقه یعنی کیش یا cult ظهور می‌کنند.
۲. احتمالاً این‌گونه نخواهد بود که حتماً پیروان خود را از میان محرومان اقتصادی جذب کنند.

بر این اساس، گلارک و استارک مدعی‌اند که نظریه انشقاق یا انشعاب که مبنای رابطه کلیسا و فرقه است در تبیین ظهور همه انواع فرقه‌ها، مناسب و کافی نیست؛ زیرا:

۱. این نظریه برای فرقه‌ها یک ظهور مستقل از سازمان‌های کلیسایی قائل نمی‌شود؛ زیرا در موردی مانند جنبش مسلمانان سیاه پوست آمریکا (لوئیس فراخان) شاهد هستیم.
۲. اگر چه محرومیت به عنوان یکی از شرایط لازم ظهور فرقه دانسته می‌شود؛ اما غیر از محرومیت اقتصادی، چندین نوع محرومیت دیگر نیز در جامعه هست.

گلارک و استارک: انواع پنج‌گانه محرومیت

«محرومیت، آن‌گونه که ما می‌فهمیم؛ یعنی هر چیزی که موجب شود فرد یا گروهی در مقایسه فرد یا گروه دیگر یا در مقایسه با مجموعه‌ای از معیارهای درونی شده، نابرابر بشود یا احساس نابرابری کند.»

۱. محرومیت اقتصادی

این محرومیت از اختلاف و تمایز درآمدها در جامعه و دسترسی محدود برخی

افراد به امور ضروری و تجملی زندگی، ناشی می‌شود. این نوع محرومیت دو گونه است:

الف) محرومیت مادی: مانند اینکه شما ماشین دارید و من ندارم. محرومیت ذهنی: ماشین شما از نوع ماکسیما است؛ اما من اصلاً ماشین ندارم؛ اما دلم واقعا می‌خواهد یک پژو ۲۰۶ داشته باشم و این، تمام ذهن مرا اشغال کرده است.

با چنین معنایی، مفهوم محرومیت نسبی مهم می‌شود؛ زیرا این مفهوم به این معناست که می‌شود به طور عینی، محرومیت اقتصادی برخی را حل شده دید؛ اما چه بسا به لحاظ ذهنی، همچنان بتوان از محرومیت آنها سخن گفت.

۲. محرومیت اجتماعی

به نظر می‌رسد که این نوع محرومیت از توزیع نابرابر چیزهایی ناشی می‌شود که در سطحی وسیع از اوصاف اجتماعی به حساب می‌آید؛ مانند: موقعیت، جایگاه اجتماعی، قدرت و... اوصاف اجتماعی می‌تواند باعث برخورداری بیشتر برخی در مقابل برخی دیگر شود:

- مردان بیشتر از زنان؛

- سفیدها بیشتر از سیاهان؛

- جوانان بیشتر از پیران؛

- تحصیل کردگان بیشتر از بی‌سوادان.

اگر بخواهیم مبنایی تر سخن بگوییم، این تفاوت، میان محرومیت اقتصادی و اجتماعی، مانند تفاوت میان طبقه و موقعیت است. اگر چه این دو با هم مترادف‌اند؛ اما انطباق آن دو بر هم از نوع انطباق کامل نیست.

۳. محرومیت ارگانیسمی

این ایده با تفاوت‌های مبتنی بر توانایی یا عدم توانایی جسمی و عقلی، در ارتباط است؛ مانند:

- ناشنوایی؛

- معلولیت؛

- روان‌پریشی؛

- اختلال مغزی.

۴. محرومیت اخلاقی

این نوع محرومیت از تعارض ارزشی میان آرمان‌های یک فرد یا گروه با آرمان‌های کلیت جامعه پدید می‌آید. این نابرابری‌ها و ناسازگاری‌ها ممکن است منشأهای مختلفی داشته باشد؛ مانند:

- تعارضات در سازمان اجتماعی؛

ویبلان^(۱) یادآور می‌شود که این تعارض می‌تواند «... میان مدیرانی [بروز کند] که میان کفایت فردی و ارجمندی آنها به عنوان معیارهایی برای قضاوت درباره محصولات آنها و ارزش حداکثر سود ناشی از مدیریت فاصله افتاده است.»

- ناسازگاری‌ها در ارزش‌های جامعه؛

فرد به سمت مصرف محصولات ترغیب می‌شود؛ اما چون بیکار است، نمی‌تواند آنها را تهیه کند.

- تعارضات فکری؛

وفادار ماندن به آرمان‌ها یا «فروختن آن» به مطالبات جامعه.

۵. محرومیت روانی؛

این نوع محرومیت، وقتی اتفاق می‌افتد که افراد، خود را فاقد یک نظام ارزشی معنابخش احساس کنند که به یاری آن بتوانند زندگی خود را تفسیر کنند و سامان دهند. این محرومیت، ناشی از محرومیت‌های شدید و حل‌ناشدنی اجتماعی است که مردم به سبب آن، تعهد خود به ارزش‌های موجود را از دست می‌دهند.

در عمل، این یعنی نوعی آنومی یا آشفتگی اجتماعی و چون اوضاع حقیقتاً آنومیک و آشفته، زمان زیادی دوام ندارد؛ از این رو افراد به فکر یافتن ارزش‌های جدید می‌افتند. این امر باعث می‌شود که افراد به سمتی رهنمون شوند که اوج آن، ملحق شدن به گروه‌های دینی است که با چهارچوب‌های ایدئولوژیک «حاضر و آماده» منتظر آنها هستند؛ چهارچوبی که از بیخ و بن با چهارچوب‌ها و گفتمان‌های

1. Veblan, "The Instincts of Workmanship and the State of Industrial Arts", 1943.

ایدئولوژیک موجودی - که فرد را از خود رانده است - فرق دارد.
گلارک و استارک، بحث خود را درباره محرومیت، این چنین جمع‌بندی
می‌کنند:

«به نظر ما یک پیش‌شرط و زمینه لازم برای بروز یک جنبش اجتماعی سازمان‌یافته، اعم از دینی یا غیر دینی، وضعیت احساس محرومیت است؛ اما محرومیت با آنکه شرط لازم است؛ اما کافی نیست. محرومیت به شرایط دیگری نیز نیاز دارد تا باعث جنبش شود و آن، این است که هیچ برنامه‌ریزی و مهندسی نهادینه بدیلی، برای حل این مشکل وجود نداشته باشد و در این میان، فردی سر برآورد که رهبری و جلوداری را با طرح یک ایده جدید و نوآورانه با هدف بیرون کشیدن یک جنبش از دل محرومیت موجود، به دست بگیرد؛ ولی بحث، همچنان آن است که راه‌حل‌های دینی، گرچه در قالب فرقه‌های نو ظهور احتمالاً، بیش از آنکه علت‌های محرومیت را از بین ببرند، تسکینی برای احساس محرومیت خواهند بود. راه‌حل‌های غیر دینی، در جایی که موفق شدند، توانسته‌اند ریشه محرومیت‌ها را نشانه روند و در نتیجه، احساس محرومیت نیز برداشته می‌شود.

گلارک و استارک مدعی شدند که راه‌حل‌های دینی برای محرومیت اقتصادی، اگر چه لفظاً انقلابی نباشند، اما به طور نمادین، انقلابی و بنیاد برافکنانه‌اند. آیا واقعا دین، نوعی فرار از «واقعیت اجتماعی» است؟ آیا همیشه همین گونه است؟ نمونه‌ها؟ چرا راه‌حل‌های نمادین، معمولاً به سمت حفظ وضع موجود گرایش دارند؟

برایان ویلسون^(۱)

ویلسون، مدعی است که رشد فرقه‌ها در جامعه به شرایط تغییر اجتماعی و فرایندهای اجتماعی مزاحم و منخل بستگی دارد. باز، این نیز صورتی از آنومی است که تغییرات اجتماعی / تکنولوژیک به درجه‌ای می‌رسد که برای بسیاری از مردم، حرکت آن بسیار سریع است و باعث ناامیدی، سردرگمی و ناکامی آنها می‌شود.
فرقه‌ها سعی می‌کنند برای چنین مشکلاتی «راه حل» ارائه دهند و بر این اساس

1. Bryan Wilson , “ Religion in Sociological Perspective”, 1982.

چهارچوب ایدئولوژیک «حاضر و آماده» برای فرد فراهم می‌سازند و به او احساس گرما، راحتی و... می‌دهند. کلیساهای تثبیت شده و نهادینه، دیگر جایگزین مناسب و ارزشمندی برای بسیاری از مردم نیستند؛ چون زندگی آنها با این تغییرات اجتماعی که سبب آنومی شده است، کاملاً گره خورده است. درباره رابطه دو جانبه کلیسا و دولت، پیش از این سخن گفتیم.

ویلسون، رشد فرقه‌ها را، به تعبیر فردیناند تونیز^(۱) با حرکت از «گماین شافت» به «گزل شافت» مرتبط دانسته است. مشخصه گماین شافت، تأکید بر اجتماعی برخوردار از هماهنگی، تعهد و دارای دیدگاه‌ها، ارزش‌ها و اهداف مشترک است. گزل شافت، جامعه‌ای است که پیوندهای اجتماعی در آن، داوطلبانه و مبتنی بر قواعد و اصول منفعت شخصی است. گذار گریزناپذیر از یکی به دیگری، طبق دیدگاه ویلسون، به افول دین می‌انجامد و البته فرقه‌ها در این میان مستثنا هستند.»
بنابر آنچه گفته شد ما می‌توانیم ویژگی‌های گونه فرقه‌ای سازمان دینی را در موارد ذیل جمع‌بندی کنیم:

۱. عضویت در فرقه‌ها معمولاً اختیاری است، نه موروثی. این یعنی آنکه یک تعهد آگاهانه برای وارد شدن به این نوع سازمان دینی باید وجود داشته باشد.
۲. ورود به فرقه‌ها معمولاً با نوعی مراقبت و آزمون همراه است و آن گاه که این آزمون‌ها و گزینش مثبت باشد، فرد، کاملاً به عضویت در می‌آید.
۳. فرقه‌ها به سمت فقیرترین بخش‌های جامعه، گرایش دارند. مردمی که در انتظار نوعی راه حل دینی برای مشکلات معنوی و اجتماعی خود هستند. فرقه‌ها، به ویژه، به تمرکز کردن بر موضوعاتی مانند ایجاد ملکوت و پادشاهی امن خدا بر روی زمین (مانند شهود یهوه)، آخرالزمان (هزاره‌گرایی) و برخی از صورت‌های رجعت هزاره‌ای به موطن معنوی و روحانی، مانند راستافاریان‌ها و مسئله رجعت به موطن روحانی‌شان، اتیوپی (حبشه) گرایش نشان می‌دهند.

۴. فرقه‌ها به ندرت از مقام کشیشی رسمی برخوردار می‌شوند. البته نوعی ساختار سلسله مراتبی در آن هست؛ مانند: کلیسای اتحاد یا مون‌ها

1. Toennies, "Community and Society (Gemeinschaft and Gesellschaft)", 1887.

(پیروان عالی جناب سان میونگ مون). معمولاً در فرقه‌ها گرایش به سمتی است که مقام کشیشی، دموکراتیک و مردمی باشد. همه معتقدان کشیش هستند؛ نه اینکه یک روحانی رسمی حقوق بگیر و جود داشته باشد.

مذهب^(۱) یا گونه مذهب سازمان دینی بنابه دیدگاه مور^(۲) مذهب:

«... توصیفی عام از فرقه‌هایی است که در چشم طبقه متوسط جامعه از احترام برخوردارند. عضویت در آن معمولاً دموکراتیک و آزاد است و همه اعضا درباره امور مربوط به مذهب، نظر دارند. هیچ ادعایی مبنی بر برخورداری روحانی از نیروهای فوق طبیعی نیست. مذهب، میان کلیسا (دین نهادینه) و فرقه قرار دارد و برخی نمونه‌های آن را می‌توان مسیحیان پرسبیتی، بابتیست‌ها و متدیست‌ها دانست.

متدیسم نمونه کلاسیک از تبدیل یک فرقه به مذهب است. جان ویزلی، متدیسم را در انگلستان در سال ۱۷۳۹م پایه‌گذاری کرد. متدیسم، می‌گوید: تمام کسانی که در پی نجات‌اند باید معتقد باشند که مسیح به علت گناهان آنها کشته شد. بنابراین، همه کسانی که در پی نجات نهایی‌اند باید به خدا ایمان داشته باشند.

ویزلی و پیروانش در آغاز در درون کلیسای نهادینه، فعالیت می‌کردند. خود ویزلی در کلیسای انگلستان، یک روحانی بود؛ اما غرابت دینی آنها از باورهای حاکم بر کلیسا و ممنوعیت‌های بیرونی که به تدریج بر آنها تحمیل شد، بدانجا رسید که بسیاری از متدیست‌ها از موعظه کردن در کلیسا منع شوند. آن امر، آنها را به سمت تأسیس مذهب متمایز متدیست سوق داد. ایشان بعد از آنکه از کلیسا اخراج شدند، به طور رسمی، تأسیس متدیست را اعلام کردند.

استیو بروس^(۳) تعداد متدیست‌ها در ۱۷۶۷ را در مجموع، تقریباً ۲۳۰۰۰ نفر اعلام کرده است که حوالی ۱۹۰۰ تا تقریباً ۸۰۰۰۰۰ نفر رشد کرده است. بنابراین، اگر فقط تعداد پیروان متدیسم را در نظر بگیریم، باید گفت که این سازمان دینی به

1. Denomination.
2. Moore, "Sociology", 1988.
3. Bruce, "Religion in Modern Britain", 1995.

یکی از سازمان‌های دینی مهم تبدیل شده است؛ اما، پر واضح است که تنها کمیت، نمی‌تواند یک فرقه را به مذهب تبدیل سازد؛ شاید ویژگی‌های مهم‌تری برای این دگرگونی لازم باشد که عبارت‌اند از:

۱- آنکه فرقه، نسبت به آموزه‌های دین‌های دیگر مداراگر و اهل تسامح و تساهل شود.

۲- موقعیت اجتماعی پیروان فرقه و اعمال دینی آنها که مطابق اعتقادات دینی شان انجام می‌دهند، مورد احترام جامعه قرار گیرد.

۳- درباره مؤلفه‌ها و ویژگی‌های اصلی این مذهب می‌توانیم از امور ذیل یاد کنیم:

۱. بر خلاف فرقه‌ها؛ مذاهب، سازمان‌هایی در بسته و انحصارگرا نیستند. آنها از این نظر که هیچ‌گونه گزینش و آزمون ورودی برای پیروان خود ندارند، به سازمان‌های دینی کلیسایی شباهت بیشتری دارند.

۲. مردم از دو راه، وارد مذهب می‌شوند؛ به اختیار خود یا به طور موروثی؛ یعنی به سبب متولد شدن در دامان والدینی که خود، عضو این مذهب‌اند.

۳. مذاهب از نوعی مقام روحانیت حرفه‌ای برخوردارند که تبلیغ و تبشیر پیروان زیاد آنها را بر عهده دارند.

۴. مذاهب، بر خلاف کلیساها، مدعی در انحصار داشتن حقیقت نیستند.

مذاهب، مدعی نیستند که راه حقیقی برای نجات معنوی و روحانی انسان‌ها را می‌شناسند. این سازمان‌ها نگاهی ویژه به مسئله نجات و اموری مانند آن دارند؛ اما در مقابل با شکل‌های دیگر سازمان دینی و پیام‌های معنوی و روحانی آن سازمان‌ها، با مدارا و تساهل و تسامح برخورد می‌کنند.

ویژگی اخیر از آن روی از اهمیت خاص برخوردار است که باعث می‌شود مذهب با دیگران در باب انجام رسالت‌های معنوی؛ جهادها و مجاهدت‌ها برای رفاه و بهزیستی و امور دیگری از این دست، همکاری کند.

به نظر می‌رسد در زمان حاضر و با توجه به وضعیت دین و دنیای غرب احتمالاً بتوان گفت که مذاهب، رایج‌ترین شکل از سازمان‌های دینی در آن جوامع‌اند. شاهد بارز بر وجود آنها نوعی تکثر دینی - فرهنگی است؛ یعنی، وضعیتی که در آن، مذاهب گوناگون بر سر جذب پیرو با هم رقابت می‌کنند. این، حاکی از آن واقعیت

است که گونه کلیسایی سازمان دینی، دیگر در جوامع مدرن و نسبتاً سکولار پذیرفته نیست.

کیش (Cult) یا گونه کالتی سازمان دینی

بنابه تعریف آنتونی گیدنز،^(۱) کالت:

«... شبیه فرقه است؛ اما تأکیدش متفاوت است. کالت، بی چفت و بندترین نوع از همه انواع سازمان‌های دینی است. کالت، متشکل از افرادی است که اساسی‌ترین نقطه اشتراک آنها نفی هر آنچه است که آن را ارزش‌های جامعه می‌دانند. تأکید آنها بر تجربه فردی است و این کار را از طریق جمع کردن افراد همفکر در کنار هم انجام می‌دهند. عضویت رسمی در آن چندان مطرح نیست. به این معنا که مردم معمولاً رسماً به کالت‌ها نمی‌گروند؛ اما از برخی نظریه‌ها یا راه‌های تعیین شده کالت‌ها پیروی می‌کنند. کالت‌ها، مانند فرقه‌ها، اغلب موارد به گرد یک رهبر الهام‌بخش و الهام گرفته شکل می‌گیرند.» نمونه‌هایی از کالت را می‌توان «شیطان‌سوم»، «ستاره‌شناسی» و «تی‌ام» بر شمرد.

شکل کالتی سازمان دینی از دیگر انواع سازمان دینی از این نظر کاملاً متفاوت است که در کالت، تجربه دینی، بسیار فردگرایانه است؛ یعنی به تناسب احوال و تفسیرهای شخصی افراد، به طرز قابل توجهی، مختلف و متغیر است.

کالت یک گروه اجتماعی بسیار از هم گسسته و ناپایدار است که گرد یک دسته مضامین، اعتقادات یا علایق مشترک شکل گرفته است و احتمالاً به سختی بتوان آن را یک سازمان به معنای دقیق و پذیرفته شده به معنای واقعی کلمه به حساب آورد. بر این اساس، کالت‌ها با فرقه‌ها فرق دارند؛ چون بر خلاف فرقه‌ها، فاقد هرگونه نظام اعتقادی مشخص و جامع برای پیروان خود هستند.

کالت‌ها، به دلایلی که بالا ذکر شد، بسیار فردگرا و فاقد ساختارهای سازمانی مرسوم، مانند سلسله مراتب کشیشی، مکان تجمع و... هستند. پیروان کالت‌ها بیش از آنکه پیرو باشند به مشتری و مصرف کننده، شباهت دارند؛ زیرا معمولاً یک مکانیسم رسمی برای ملحق شدن به کالت وجود ندارد.

1. Giddens , “ Sociology”,1989.

کسانی که از برخی مضامین کالتی مانند: تسخیر روح، معنویت‌گرایی، تی‌ام و... خوششان می‌آید، در مراتب متفاوتی، مشتری کالت می‌شوند؛ برای نمونه، تی‌ام؛ مراحل برای بصیرت و روشن‌شدن معنوی عرضه می‌کند که مشتری هر وقت خواست و لازم دید، می‌تواند آن را بخرد.

برخی از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های اصلی کالت را می‌توان به شرح زیر، جمع‌بندی کرد:

۱. مجموعه‌ای بی‌چفت و بند از افرادی که دارای باور مشترک به چیزی مانند، زندگی فرازمینی به مثابه شاهدهی بر خدا هستند.
۲. کالت‌ها عمری نسبتاً کوتاه دارند. بر این اساس، در مدت زمان کوتاهی می‌آیند و می‌روند و تغییر قیافه می‌دهند.
۳. کالت‌ها با دگراندیشی و اختلاف عقاید، سازگار و متساهل‌اند؛ چراکه آنها به ندرت از چیزی به نام سلسله روحانیت یا کشیشان برخوردارند که نقش آنها تفسیر کلام خدا برای پیروان است و بحث، محاجه و دگراندیشی و اختلاف عقاید، احتمالاً، از بخش‌های جدایی‌ناپذیر سازمان کالت‌ها است.
۴. در جایی که کالت به عرضه و فروش برخی از ابعاد روشن‌شدگی و بصیرت معنوی اقدام می‌کند؛ مانند: تی‌ام، طالع‌بینی و... معمولاً پیروان و اعضا به ندرت، زمان زیادی دوام می‌آورند. این امر دو دلیل می‌تواند داشته باشد:

- کالت‌ها فاقد مکانیسم‌های مرسوم اجتماعی شدن هستند که دیگر سازمان‌های دینی در اختیار دارند.

- به محض اینکه کسی مقدمات شناخت و دانش مورد نیاز را آموخت، مثلاً همین که یاد گرفت چگونه تی‌ام انجام دهد، دیگر دلیلی نمی‌بیند که در کالت بماند. این فرد ممکن است همچنان به آن فنون و تکنیک‌هایی که آموخته است، عمل کند؛ اما این بیشتر، یک کار فردی است تا بخشی از یک گروه اجتماعی سازمان یافته و مبنی بر یک نظام اعتقادی خاص.

نتیجه

برای هر نوع تحقیق، به ویژه تحقیق جامعه‌شناختی، این نوع سنخ‌شناسی لازم

است. گونه‌شناسی دین و فرقه یا به تعبیر جامعه‌شناسان کلاسیک، کلیسا و فرقه، بیش از صد سال است که مورد توجه است؛ اما امروزه با توجه به تنوع گروه‌ها و سازمان‌های دینی در جهان، این نوع تقسیم‌بندی دوگانه، گویا نیست. فرقه در ذات خود، اعتراضی است؛ اعتراض به نظم سکولار جامعه یا به وضعیت دینداری عمومی جامعه.

فرقه‌گرایان می‌کوشند در همین زندگی خاکی اثبات کنند که از همه دیندارترند و اخلاقی‌تر و پاک‌دست‌تر از همه زندگی می‌کنند.

فرقه‌گرایان معمولاً دیگر دینداران سازمان یافته را به این متهم می‌کنند که واداده و به دنیا گرویده‌اند. فرقه در نهایت به سمتی پیش می‌رود که مدعی می‌شود همه حقیقت، فقط نزد اوست؛ اما در نهایت، رهبران و جلوداران فرقه‌گرایی با آشنا شدن بیشتر با جهان عرفی و پیش فرض‌های آن، دست به انطباق می‌زنند.

فرقه‌گرایی که با شعار تأکید مضاعف بر سنت دینی گذشته، ظهور کرده بود در مسیری قرار می‌گیرد که در نهایت به یک سازمان از نوع مذهب تبدیل می‌شود. این گذار، دلایل تاریخی و فرهنگی دارد و باعث انطباق‌پذیری اجتماعی فرقه‌گرایان می‌شود.

یکی از متغیرهای اساسی برای تحلیل و مقایسه فرقه‌گرایی «موضع‌گیری در قبال دنیا» است. برخی با توجه به این متغیر، فرقه‌ها را به دنیا‌پذیر، دنیا‌گریز و دنیاستیز تقسیم کرده‌اند.

به نظر این نگارنده، تمام کسانی که در جامعه‌شناسی دین کار می‌کنند باید از این نوع گونه‌شناسی - گرچه به صورت ایده‌آل تایپ که لزوماً مصداق عینی کاملی ندارد - برخوردار باشند. کسانی که در مسیر مطالعه جنبش‌های نوظهور دینی و عرفانی و آنچه به عرفان‌های نوظهور یا معنویت‌های نوظهور معروف شده است، گام بر می‌دارند، از این نوع سنخ‌شناسی اجتماعی دینداری، بی‌نیاز نیستند. آنچه در این نوشتار مختصر آمده است تنها گوشه‌ای از مباحث رایج در این باره است که صرفاً به عنوان پیش طرح مباحثات این چنینی مطرح شده است.

منابع

1. Bruce Steve, (1995), Religion in Modern Britain, Oxford University Press, Oxford and New York.
2. Giddens Anthony (1989), sociology, Polity Press (5th edition 2006).
3. Glark Elmer, (1949), The Small Sects in America: an Authentic Study of Almost 400 little-known Groups, Abingdon Press.
4. Glock Charles and Rodney Stark, (1965), Religion and Society in Tension, Rand McNilly, Chicago.
5. Moore Stephen, (1988), Sociology ,Letts, London
6. Niebuhr Richard, (1929), The Social Sources of Denomination, Kessinger Publishing.
7. Toennies Ferdinand, (1987), Community and Society (Gemeinschaft and Gesellschaft), Transaction Publisher.
8. Veblan thorstein (1943), The Instincts of Workmanship and the State of Industrial Arts, New York: B.W.Huebsch.
9. Weber Max, (1904), The Protestant Ethic and The Spirit of Capitalism; translated by Talcott Parsons; originally published: New York: Scribner 1958.
10. Weise Leopold Van adapted by Howard Becker (1932), New York: J Willey & Sons.London: Champion and Hall.
11. Wilson Bryan (1982), Religion in Sociological Perspective, Oxford University Press, Oxford and New York.
12. Yinger J.Milton, (1957), Religion , Society and the Individual, Mcmillan, New York.

